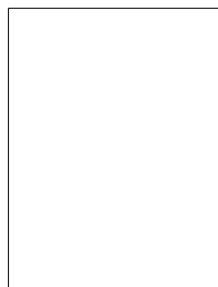


جهانی شدن، جهان سوم، جهان اسلام و فعال‌گرایی مذهبی

مرتضی شیرودی*



نام کتاب: جهانی شدن، جهان سوم
نویسنده: ری کیلی (Ray Kiely)، فیل مارفلیت (Phil Marfleet) و
دیگر همکاران

ترجمه: حسن نورایی بیدخت و محمدعلی شیخ علیان

ناشر: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

سال چاپ: ۳۸۰ و ۳۸۲ ش تعداد صفحات: ۲۸۲ صفحه.

مطالب پیش رو، خلاصه‌ای از کتاب جهانی شدن و جهان سوم است

که از سوی ری کیلی (Ray Kiely)، فیل مارفلیت (Phil Marfleet) و دیگر همکاران، در ۲۸۲ صفحه و با ترجمه حسن نورایی بیدخت و محمدعلی شیخ علیان به چاپ رسیده و توسط دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در سال ۱۳۸۰ منتشر شده است. کتاب از پیش‌گفتار، مقدمه و هشت فصل تشکیل یافته است. هدف نویسندگان کتاب، پر کردن شکاف بین تحقیقات نظری و تجربی در زمینه توسعه، جریان سرمایه، مهاجرت، بهداشت، محیط زیست، فرهنگ و مذهب در جهان سوم و جهان اسلام و نشان دادن تعامل یا تقابل آن با پدیده جهانی شدن است. هدف مقاله حاضر، نه تنها بیان خلاصه کتاب بلکه ارایه نقدی بر آن نیز هست.

مقدمه

جهانی شدن، مفهوم مشهور دهه ۱۹۹۰ به بعد، و اندیشه‌ای کلیدی است که به کمک آن می‌توان جامعه بشری در هزاره سوم را بهتر درک کرد. با این وصف، بخش زیادی از بحث‌های انجام گرفته

* عضو هیئت علمی پژوهشی پژوهشکده تحقیقات اسلامی و مدرس دانشگاه.

در باره جهانی شدن، جنبه کاملاً انتزاعی داشته و از شفافیت و وضوح لازم برخوردار نیست؛ از این رو، نویسندگان می‌کوشند از برخورد انتزاعی و غیر شفاف با مقوله جهانی شدن، جهان سوم و جهان اسلام پرهیز نموده و به پدیده‌های عینی‌تر در این مورد بپردازند.

جهانی شدن را می‌توان به عنوان روند تشدید یکی شدن و هم‌گرایی روابط اجتماعی جهانی تعریف کرد که مکان‌های دور دست را به گونه‌ای به هم پیوند می‌دهد که به موجب آن، رویدادهای محلی تحت تأثیر حوادثی شکل می‌گیرد که کیلومترها از هم فاصله دارند. هم‌چنین، این ویژگی در پدیده جهانی شدن وجود دارد که سریع‌تر از وقایع اتفاق افتاده در دیگر نقاط جهان، از آن آگاه می‌گردیم که این امر به نوبه خود بر درک وسیع‌تر و درست‌تر ما از زمان و مکان تأثیر می‌گذارد. به این دلیل می‌توان گفت جهانی شدن، پیوند نزدیکی با توسعه فن‌آوری ارتباطات چون تلویزیون و اینترنت پیدا می‌کند، اما در عین حال، واقعیت توزیع نابرابر ارتباطات در جهان سوم و جهان اسلام، هم چنان به قوت خود باقی است و نیز، توسعه مراکز اطلاع‌رسانی جهانی، به بهای فقیرتر شدن جهان سوم و جهان اسلام فقیر، یا در واقع، توسعه نیافتگی بیشتر آن انجام می‌شود.

آندره فرانک - طرفدار پرشور نظریه توسعه نیافتگی - می‌گوید: توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی دو روی یک سکه‌اند. به اعتقاد فرانک، سرمایه داری غربی که سلطه جهانی پیدا کرده، از یک سو توسعه در غرب و از سوی دیگر، توسعه نیافتگی در شرق (جهان سوم و جهان اسلام) را موجب گشته است. در حقیقت، قدرت‌های برتر جهانی، سایر کشورهای جهانی را به حاشیه رانده‌اند. فرانک توصیه می‌کند تنها راه غلبه بر توسعه نیافتگی، گسست کامل از اقتصاد جهانی برای پیشبرد توسعه ملی است، اما از سوی دیگر، نظریه توسعه نیافتگی جای‌گزین نظریه‌های وابستگی متقابل شده است که وابستگی به غرب را حفظ می‌کند. بنابراین، جهانی شدن هم چنان به توسعه نابرابری‌های جهانی می‌انجامد نه چیز دیگر.

در جهانی شدن اقتصاد، توان دولت و ملت‌های جهان سومی و جهان اسلامی در کنترل ارز داخلی کاهش می‌یابد و اقتصاد این کشورها به شیوه‌ای نابرابر به شبکه جهانی اقتصاد ملحق می‌شود که حاصل آن، تقویت عده‌ای و تضعیف عده دیگر خواهد بود. در این شرایط، حتی شرکت‌های چند ملیتی هم بخش زیادی از سرمایه خارجی خود را نه در کشورهای جهان سوم و کشورهای اسلامی بلکه در کشورهای سرمایه داری پیشرفته به کار می‌اندازند. تلاش‌های جهان سومی‌ها و جهان اسلامی‌ها برای تلفیق در سرمایه داری جهانی از طریق تعدیل‌های ساختاری (سیاست‌های تعدیل

اقتصادی) در عمل، منجر به تشدید فرمان بری و سرسپردگی به کشورهای مرکز (غرب) و افزایش مهاجرت‌های داخلی و برون مرزی می‌گردد.

سیاست‌های مربوط به بهداشت نیز، اغلب به جای پیروی از منافع ملی، تحت تأثیر منافع و اقدامات مجموعه‌ای از سازمان‌های جهانی از قبیل بنگاه‌های فراملیتی قرار می‌گیرد. شرکت‌های چند ملیتی در سطح جهان، به سازمان دهی امور تغذیه و دارو می‌پردازند، آن هم به شیوه‌هایی که به تضعیف بیشتر اقتصاد کشورهای فقیر و وابسته به تجارت، در زمینه‌های گوناگون چون محصولات کشاورزی منجر می‌گردد. به همین جهت، در آینده جهانی شدن، هم چنان کشورهای جهان اول ۵۰ درصد منابع انرژی جهان و کشورهای جهان سوم و جهان اسلام فقط ۱۶ درصد این منابع را مصرف می‌نمایند، و نیز، کشورهای جهان اول، هم‌چنان ۸۰ درصد گازهای گل‌خانه‌ای و ۹۰ درصد گازهای CFC جهان را که مخرب لایه اُزون هستند تولید می‌کنند.

در جهانی شدن فرهنگ، اختاپوس امپریالیسم فرهنگی بر جهان سوم و جهان اسلام سایه می‌افکند، و به جای این که تفاوت‌ها و اختلافات محلی را از میان بردارد، در عمل با آنها کنار می‌آید؛ یعنی اختلافات محلی را باقی می‌گذارد تا بتواند سلطه فرهنگی خود را تداوم بخشد. سلطه فرهنگی، واکنش‌هایی را برانگیخته است؛ مثلاً برخی از نویسندگان چون رونالد رابرتسون در سال ۱۹۹۴، رستاخیز اسلام‌گرایی را به عنوان یک نیروی جهانی و در عین حال، غرب ستیز، معرفی نموده و برخی دیگر، مانند ساموئل هانتینگتون در سال ۱۹۹۳، توجه فزاینده‌ای به خطر اسلامی! و برخورد قریب الوقوع تمدن‌های شرق و غرب نموده‌اند، تا به این وسیله، ادامه حیات و تسلط جهان غرب را توجیه نمایند. به هر حال، در مقدمه کتاب، نویسندگان آن کوشیده‌اند برخی از وجوه عمده مبحث جهانی شدن و ارتباط آن با دو جهان سوم و اسلام را مشخص نمایند. هدف آنها نشان دادن نابرابری‌های موجود در نظم جهانی و نیز القای این مطلب بوده است که جهان هنوز هم می‌تواند به صورت بخش‌های مرکز و پیرامون (شمال و جنوب) باقی‌بماند. البته بخش‌های مرکز و پیرامون احتمالاً به مرور زمان و در فرآیند جهانی شدن آینده دگرگون می‌شوند، البته نه در حدی که جلوی توسعه نابرابر گرفته شود. به اعتقاد ورسلی در سال ۱۹۸۴، پدیده جهان سوم و جهان اسلام، هم‌چنان به قوت خود باقی می‌ماند و جهانی شدن تا جایی که وجود داشته و خواهد داشت، دست‌آوردهای نابرابر در جهان امروز و فردا را به همراه دارد.

۱- بحران در توسعه

گفتمان توسعه، بعد از سال ۱۹۴۵ به گفتمان جهانی تبدیل شد. از این رو بود که سازمان ملل متحد، دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را سال‌های اول و دوم توسعه کشورهای جهان سوم معرفی و نرخ رشد ۵ و ۶ درصد را برای آنها پیش بینی کرد، اما در دهه ۱۹۸۰ و آغاز دهه ۱۹۹۰ شاهد افول همه این خوشبینی‌ها بودیم، به گونه‌ای که مثلاً مردم جنوب صحرای آفریقا، فقیرتر از ۳۰ سال پیش از سال ۱۹۹۰ شدند. این مسئله نشان از آن دارد که:

۱- توسعه جهانی برای کشورهای جهان سوم و جهان اسلام از ماهیتی نابرابر و ناعادلانه، وابسته و متناقض برخوردار بود؛

۲- تلاش‌ها برای تحمیل توسعه به سبک از بالا به پایین با مقاومت در جهان سوم و در جهان اسلام روبه‌رو شده است.

ایده توسعه از قرن پانزدهم میلادی وجود داشت، ولی برای اولین بار، ترومن، رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۴۹ از کلمه توسعه استفاده کرد، به آن دلیل که آمریکا برای مقابله با کمونیسم بین‌المللی، مصمم بود جهت‌گیری‌های اقتصاد آینده جهان را مشخص نماید، زیرا می‌پنداشت جهان غیر کمونیست، با دنبال کردن مسیر توسعه‌ای مشابه با همان مسیری که غرب و آمریکا طی کرده است می‌تواند بر مشکلات اقتصادی فایز آید. از این رو، آمریکا در کنفرانس بریتون وودز (Bretton Woods) بر اصل تجارت آزاد تأکید کرد، و با تصمیم‌گیری در مورد تأسیس بانک بین‌المللی پول (IMF)، بانک جهانی و توافق نامه عمومی تعرفه و تجارت، معروف به GATT، تنظیم اقتصاد جهانی را در دست گرفت. این در حالی است که مثلاً دریافت وام از بانک جهانی به مرور برای کشورهای توسعه نیافته، مشکل و مشکل‌تر شد، در حالی که بخش قابل توجهی از منابع مالی آن نیز، باید از سوی کشورهای عضو (جهان سوم و جهان اسلام) تأمین گردد. هم چنین، وام‌گیرنده‌ها که اغلب کشورهای جهان سوم و جهان اسلامی‌اند، باید بابت وام دریافتی، سودهای کلان پرداخت نمایند. بنابراین، راه برای توسعه واقعی در جهان سوم مسدودتر شد. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت:

الف - توسعه تنها یک فرآیند تغییر و تحول به سمت همان نوع از نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود که در قرن ۱۷ تا ۱۹ میلادی در اروپای غربی و آمریکای شمالی گسترش یافت و سپس به سایر کشورهای اروپایی و در قرن ۱۹ و ۲۰ به آمریکای جنوبی، قاره آفریقا و آسیا سرایت کرد.

ب - رهبران دولت‌های جدید در جهان سوم و جهان اسلام بر این فرض پای‌بند بودند که کار آمدترین راهبرد توسعه، رشد سریع اقتصادی است. از این رو آنها در اعتراض به عمل‌کرد نامنظم نظم بین‌المللی! در عدم توسعه شرق، نهادهایی را برای دستیابی به توسعه ایجاد کردند که صرفاً جنبه اقتصادی داشتند.

عوامل دیگری نیز، بحران توسعه در جهان سوم و جهان اسلام را تشدید نمود؛ به عنوان مثال، سازمان بین‌المللی کار در دهه ۱۹۷۰ ایده توزیع مجدد توأم با رشد را مطرح کرد، ولی بانک جهانی، استراتژی نیازهای اساسی را برگزید. سازمان بین‌المللی کار بسط و گسترش تکنولوژی کاربر و بانک جهانی سرمایه‌بر را توصیه می‌کرد، و در دهه ۱۹۸۰ نیز کشورهای جهان اول از پرداخت وام مجدد به کشورهای جهان سوم و اسلامی خودداری نمودند.

نتیجه این که: در اوایل دهه ۱۹۹۰، کشورهای جهان سومی با پیروی از استراتژی اقتصاد دولتی و دولت‌مدار، خود را در وضعیتی یافتند که بیش از آن که کالا صادر کنند، کالا وارد می‌کردند. راه علاج غرب یا نئولیبرالیسم برای حل این مشکلات، تشویق بخش خصوصی، آزادسازی تجارت بین‌المللی و کوچک‌تر شدن دولت بود که همان سیاست تعدیل اقتصادی یا اقتصاد بازار محور است که در پی مذاکره پیچیده بین بانک جهانی و کشورهای جهان سومی و کشورهای اسلامی، در این کشورها به مرحله اجرا در آمده است. اما سیاست‌های تعدیل به آن اندازه که بانک جهانی پیش بینی می‌کرد، موفق نبود، بلکه در بعضی از زمینه‌ها، وضع را بدتر کرد. یک دلیل این وضع بد آن است که تولیدکنندگان جهان اولی، شیوه بازاریابی، تحقیق و تکنولوژی را در انحصار خود دارند و به کشورهای جهان سومی و مسلمان اجازه بهره‌گیری از این موارد برای دستیابی به توسعه را نمی‌دهند.

از نظر کشورهای عقب مانده، هم بافت و هم محتوای توسعه مشکل آفرین بود. در کنفرانس بریتون وودز، جهان در حال توسعه نادیده گرفته شد و در عوض، یک نظم جهانی شکل گرفت که منافع ایالات متحده آمریکا و متحدانش را در بر می‌گرفت. نتیجه این بود که جهان سوم و جهان اسلام برای تحقق توسعه با بافت نامناسبی روبه‌رو گردید. گرچه بخش‌هایی از جهان در حال توسعه کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری مستقیم دریافت کردند، اما این کمک‌ها هرگز به آن اندازه نبود که بی‌عدالتی‌های موجود در این جوامع را جبران کند، حتی گاه این کمک‌ها به عنوان حربه سیاسی علیه جهان عقب مانده به کار گرفته شد.

به علاوه، تبعیض در پرداخت کمک‌ها، بی‌ثبات کردن قیمت کالاهای صادراتی جهان سوم و

جهان اسلام، الزام کشورهای جهان سومی و مسلمان به خرید نیازمندی‌هایشان از غرب، از دیگر مشکلات بافت و محتوای توسعه غربی برای جهان سوم و جهان اسلام بود.

از نظر محتوا هم ایده توسعه یک ایده اروپا مدار بود که در پی شبیه سازی جهان سوم و جهان اسلام با غرب بود. این مسئله، نوعی دخالت‌گری خودخواهانه و امپریالیسم فرهنگی را برای این دسته از کشور تداعی می‌کرد و شأن کشورهای جهان سوم و کشورهای مسلمان را تا حد بازرچه غرب بودن پایین می‌آورد.

توسعه در بسیاری از تجربیات خود، بخش‌های بزرگی از جمعیت را نادیده گرفته است و آنها را واداشته است تا از طریق فعالیت‌های نامطمئن یا خلاف قانون امرار معاش کنند. حتی مدل توسعه در کره جنوبی نیز به سوء استفاده فراوان از کارگران زن و جنگل زدایی متکی بود. بانک جهانی حتی فراتر از توصیه‌های اقتصادی، مدعی است دولت‌ها در دو جهان سوم و اسلام باید حکومت قانون، کثرت‌گرایی سیاسی و پاسخ‌گویی اولیه به سبک غربی را ترویج نمایند و تنها در این صورت این کشورها می‌توانند به توسعه دست یابند. بنابراین، دور از انتظار نیست که جهان سوم و جهان اسلام یا بخش‌هایی از آن، اینک درگیر نوعی نقد از پروژه نوین سازی (جهانی شدن) می‌باشند، دست‌کم به این سبب که آن را یک پروژه استعماری دیگر می‌دانند.

در جمع بندی این فصل می‌توان گفت: توسعه از سال ۱۹۴۵، در ابعاد گوناگون شکست خورده است، چون در نظم اقتصادی بین‌المللی، همیشه به جهان سوم و جهان اسلام جایگاهی حاشیه‌ای داده شده است، و فرامین و رهنمودهایی که برای ایجاد پیشرفت صادر شده است یا بی‌پایه و اساس و یا کاملاً گمراه کننده بوده است. گرچه بعضی از کشورها به پیشرفت‌هایی دست یافته‌اند، اما مشکلاتی هم‌چون نابرابری‌ها، فقر جهانی، و کاهش استانداردهای زندگی، هم‌چنان باقی است و بسیاری از این کشورها در موقعیت آسیب‌پذیری زیاد قرار گرفته‌اند. از این رو، گروه‌هایی چون جنبش‌های اسلام‌گرا را به مخالفت آشکار با سلطه غرب بر نظام جهانی سوق داده است.

۲- شرکت‌های فراملیتی (جهانی)

یکی از بارزترین ویژگی‌های پروژه جهانی شدن، ظهور شرکت‌های بزرگ و غول‌پیکری است که در اقتصاد ملی همه کشورهای جهان فعالیت می‌کنند و بر آنها تأثیر می‌گذارند. این شرکت‌ها در حال حاضر به چنان قدرتی دست یافته‌اند که دیگر نمی‌توان از اقتصاد ملی سخن گفت. به علاوه،

شرکت‌های فراملیتی قدرت آن را دارند که برخی از دولت - ملت‌ها، به ویژه کشورهای ضعیف جهان سوم و جهان اسلام را نادیده بگیرند. با این وصف، این شرکت‌ها ابزاری برای تسریع در روند جهانی شدن، به خصوص در کشورهای جهان سوم و مسلمان به شمار می‌روند.

شرکت‌های فراملیتی از قرن ۱۹ فعالیت داشته‌اند، اما رشد اصلی آنها، به ویژه در زمینه تولید صنعتی، از سال ۱۹۵۰ آغاز گشته است. اکنون تنها بزرگ بودن مالی و سازمانی این شرکت‌ها نیست که اهمیت دارد، بلکه آنها به راحتی می‌توانند سرمایه خود را از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل نمایند و کالاهای خود را در هر جا که بخواهند، عرضه کنند، از این رو بازارها یک ویژگی جهانی پیدا کرده‌اند. این پدیده، پیامدهای بزرگی برای جهان سوم و جهان اسلام دارد؛ به عنوان مثال، شرکت‌های چند ملیتی یا بی‌وطن برای افزایش سود، فعالیت‌های اقتصادی خود را به جهان سوم و جهان اسلام منتقل می‌کنند. کشورهای مسلمان و جهان سومی هم برای جذب سرمایه‌های خارجی، به دست‌مزدهای پایین، ضوابط و مقررات اندک و معافیت‌های مالیاتی تن می‌دهند. حاصل این روند، افزایش قدرت و حوزه عمل شرکت‌ها است که ظرفیت جهان سوم‌ها و جهان اسلامی‌ها را برای تنظیم اقتصاد ملی تضعیف می‌کند. البته سهم سرمایه‌گذاری خارجی این شرکت‌ها در جهان سوم و جهان اسلام در حال کاهش است و حتی آنها ترجیح می‌دهند حجم بیشتری از سرمایه خود را در موطن اصلی‌شان یا دیگر کشورهای جهان اول نگه‌داری کنند.

بنابراین، می‌توان گفت در فرضیه جهانی شدن مبالغه شده است، زیرا واقعیت‌های اقتصاد جهانی، با این ادعا که ما در یک اقتصاد جهانی زندگی می‌کنیم که در آن سرمایه آزاد بوده و این سرمایه به راحتی می‌تواند از منطقه‌ای به منطقه دیگر، از جمله از جهان اول به جهان سوم و جهان مسلمانان انتقال یابد، مغایر است.

بیشتر سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملیتی در جهان اسلام و جهان سوم در زمینه کارخانه و تجهیزات نسبتاً ثابت و غیر متحرک است، در حالی که عدم تحرک سرمایه تولیدی، توسعه نابرابر را تشدید می‌کند و به همین دلیل است که شکاف بین دولت‌های ثروتمند و فقیر از ۸ درصد در سال ۱۹۰۰ به ۳۶ درصد در سال ۱۹۹۱ رسید. این شرکت‌ها، اغلب سرمایه‌گذاری خارجی خود را به مناطقی که نیروی کار ارزان وجود دارد، منتقل می‌کنند، و عمدتاً از کارگران زن به علت پایین بودن دست‌مزد شان، استفاده می‌نمایند. رشد اشتغال زنان، برخی از نویسندگان را

بر آن داشته است که مدعی زنانه شدن نیروی کار در سطح جهان شوند، ولی نباید در این باره مبالغه کرد.

بازاریابی تولیداتی که از سوی شرکت‌های فراملیتی در جهان اسلام و جهان سوم انجام می‌گیرد، نیازمند زنجیره تبلیغی وسیعی است که در اختیار این شرکت‌ها قرار دارد، و سود حاصل از این تولید بیش از آن که به جیب جهان سوم‌ها و جهان مسلمان‌ها برود، در صندوق شرکت‌ها قرار می‌گیرد. بنابراین نمی‌توان گفت صنعتی شدن جهان سوم و جهان اسلام از سال ۱۹۷۰ به بعد فقط و فقط حاصل مساعی شرکت‌های چند ملیتی بوده است، بلکه اگر موفقیتی وجود داشته است، ناشی از سرمایه داخلی و همکاری دولت‌ها بوده است. به علاوه، خروج سرمایه از سوی شرکت‌ها به خارج از دو جهان اسلام و سوم همواره رو به رشد بوده و آنها از پرداخت مالیات‌های محلی امتناع ورزیده‌اند. حاصل کار شرکت‌های بی وطن، فقیرتر شدن جهان سوم و جهان اسلام است.

شرکت‌های فراملیتی، اغلب در بخش‌های خاصی از اقتصاد محلی سرمایه‌گذاری می‌کنند نه در همه آنها. این امر به قطع پیوندهای اقتصادی در کشورهای بومی می‌انجامد. چند ملیتی‌ها، تنها بخشی از فن‌آوری را به جهان سوم منتقل می‌کنند تا در صورت لو رفتن، به اصل آن فن‌آوری که در اختیار غرب است، لطمه وارد نشود. به علاوه، به کارگیری فن‌آوری سرمایه طلب نه کارگر طلب غربی، بحران بی‌کاری را تشدید می‌کند. به هر روی، این فن‌آوری را در غیاب شرکت چند ملیتی نمی‌توان به کار انداخت. فن‌آوری سرمایه طلب، تنها قادر است مشاغل کمی را ایجاد کند، در حالی که بخش‌های کارگر طلب دارای ظرفیت بیشتری در این زمینه می‌باشد.

توانایی این شرکت‌ها در بی ثبات کردن امور سیاسی، استقرار در نواحی آلوده و یا نواحی‌ایی که با فعالیت‌های شیمیایی آنها آلوده می‌شود، بالاست. البته این شرکت‌ها در پی حذف نقش دولت نیستند، بلکه با توجه به اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی، تغییرات را در اقدامات تعدیلی دولت‌ها انجام می‌دهند نه بیش از آن؛ زیرا برای گسترش یک اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد که شرکت‌ها طالب آن هستند، به وجود یک دولت قوی نیازمند است.

شرکت‌های فراملیتی، الگوی مصرف جوامع جهان سوم را تغییر داده‌اند. آنها پول بیشتری نسبت به شرکت‌های محلی صرف تبلیغات می‌کنند. تغییر الگوی مصرف توسط این شرکت‌ها همه جانبه و شامل همه ابعاد زندگی نیست، بلکه این شرکت‌ها آنچه را تولید می‌کنند، تبلیغ می‌کنند.

نتیجه این که: شرکت‌های فراملیتی عامل مهمی در جهانی شدن سرمایه که اساس و شیرازه

جهانی شدن غربی است، به حساب می‌آیند. دستیابی به این مقصود، در گرو فقیرتر کردن کشورهای جهان سوم و جهان اسلام، به طرق مختلف سرمایه‌گذاری، و از سوی فرامی‌تاریها است.

۳- گسترش پدیده مهاجرت

عقیده برخی بر آن است که پدیده مهاجرت بر روند یک‌پارچگی جهان (جهانی‌شدن) شتاب بخشیده است، اما جای تعجب است که مهاجران، اغلب در حاشیه نظام جهانی باقی مانده‌اند. البته علت عمده مهاجرت را باید در نظم یک سویه نظام جهانی دید. با این وصف، نظریه‌های جهانی شدن به طور عام ایده طرد انبوه انسان‌ها (مهاجرت) را در بر نمی‌گیرد. آنها در عوض، تصویری از جهانی هم‌بسته و هنجارهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی منسجم در جهانی شدن ارائه می‌کنند، و به این نکته که یک‌پارچگی جهانی شدن با پدیده مهاجرت در چالش است، توجه نمی‌کنند.

کشورهای تولیدکننده پناهنده و مهاجر، اغلب جهان سومی و جهان اسلامی هستند، ولی مهاجران بیشتر جزئی از فرآیندی به حساب می‌آیند که در آن جا سرمایه، اطلاعات و ایده‌ها آزادانه از مرزهای ملی عبور می‌کنند. مهاجرت انبوه، پیامد نقل مکان انسانی به سوی اقتصادهای پیشرفته است، اما مهاجران نمی‌دانند که از حق انتخاب محدود، در کشورهای مهاجرپذیر برخوردارند. بین‌المللی شدن دولت در بافت فرامی‌شدن اقتصاد جهانی از جمله عوامل جهانی است که باعث پیدایش بحران‌های پناهندگی و مهاجرت شده است. فشارهای بانک جهانی و صندوق جهانی پول در راستای اجرای سیاست‌های اصلاحی با عنوان آزاد سازی، قدرت محدود دولت‌های مسلمان و جهان سوم را تحلیل می‌برد، بخش‌هایی از تشکیلات این دولت‌ها را فرو می‌پاشد و منجر به سرکوب فزاینده دولتی، درگیری فرقه‌ای و مهاجرت بیشتر می‌شود. از این رو میلیون‌ها نفر از آنها احساس می‌کنند که باید مناطق بحران را رها کنند و به همین دلیل است که کمیساریای عالی پناهندگان، این مناطق را مملو از انسان‌های آواره توصیف می‌کند. به هر روی، این پدیده ریشه در ماهیت ناقص و نابرابر توسعه به سبک غربی در جهان سوم و جهان اسلام دارد.

مهاجران به ندرت در جوامع میزبان جذب می‌شوند. آنها خود را در حاشیه حس می‌کنند و از ناامنی رنج می‌برند، و همواره خود را در مقابل پروژه بازگشت به وطن یا یافتن مکان بهتری برای تبعید می‌بینند. برخی از آنها، سال‌ها در اردوگاه‌ها منزوی‌اند، هرچند توسعه ارتباطات، آنها را کمی از

انزوا در آورده است. برای کسانی که از مناطق بحران جهان سوم و جهان اسلام خارج می‌شوند و به دنیای نیمه دائمی اما احتمالاً ناامن قدم می‌گذارند، مسئله حقوق بسیار اهمیت پیدا می‌کند. پناهندگان در طلب حقوق خود، بیشتر به سازمان‌های غیر دولتی مراجعه می‌کنند و انرژی فراوانی را صرف مذاکره با دیپلمات‌ها و رایزنان سیاسی و... می‌کنند. از این رو آنها نسبت به فشارهای پیرامونی بسیار هوشیارند. به همین دلیل، آکسفورد چنین وضعیتی را نظم جهانی شهودی می‌نامد.

به این طریق، پناهندگان از ماهیت ساختارها و رویکردهای حقوقی مرتبط با پناهندگی سیاسی و... آگاه می‌شوند و شبکه‌های حقوق بشر را پیرامون خود سازمان می‌دهند، اما غالباً این شبکه‌ها به گونه‌ای فعالیت می‌کنند که اجتماعات پناهندگان را از هم جدا و منزوی می‌سازند. با این شرایط، تجربه تبعید جنبه بسیار تعارض‌آمیز به خود می‌گیرد، زیرا نوعی احساس متفاوت بودن انسان مهاجر و بومی را به وجود می‌آورد.

واکنش غرب معمولاً این است که کرکره پنجره‌ها را پایین می‌کشد و مانع ورود انسان‌هایی می‌شود که زندگی در زادگاه اصلی خود و شانس یافتن منزل گاه دیگری را در این جهان از دست داده‌اند. آنها صرفاً به مهاجران مفید، ماهر، با سواد و سرمایه‌دار اجازه ورود می‌دهند. اما از اواسط دهه ۱۹۸۰، شمار متقاضیان پناهندگی سیاسی که وارد اروپا و آمریکا می‌شوند به شدت افزایش یافته است و این امر با توجه به توسعه ارتباطات گسترش یافته است. ولی کم نیستند کسانی که در جوامع اروپایی غربی و آمریکای شمالی طرد می‌شوند، یا به طور موقت پذیرفته و یا روانه زندان می‌شوند و تنها برای عده خیلی‌ای از فعالان سیاسی پناهنده، شغل وجود دارد.

کاستلز می‌گوید: زنجیره مهاجرت ادامه خواهد یافت، ولو این که سیاست‌های اصلی پدید آورنده آن تغییر کرده یا معکوس شوند، زیرا جهان غرب به نیروی کار جهان سوم و جهان اسلام نیاز دارد. جالب این که فعالیت برای وحدت اروپا در زمانی به نقطه اوج تازه خود رسید که جریان‌های مهاجرت شدت یافت. اروپا هم برای منزوی کردن جهان سوم و جهان مسلمان‌ها و هم برای وابسته کردن فرهنگی آنها به اروپا، به مهاجرین نیازمند است، و این راهی برای ممانعت از اسلامی شدن اروپا نیز به شمار می‌رود. مهاجر پذیری اروپا، بر زاد و ولد آنها و نیز کاهش زاد و ولد در جهان سوم تأثیر می‌گذارد و به این وسیله اروپا از جلب جمعیتی جهان سوم و جهان اسلام در امان خواهند ماند. با این وصف، کنترل دقیقی بر پدیده مهاجرت وجود دارد.

اتحادیه اروپا در نوامبر ۱۹۹۵ قرارداد بارسلونا را منعقد کرد که طی آن کشورهای غربی به کنترل روند مهاجرت به اروپا می‌پرداختند. این به معنای تبدیل شدن اروپا به یک دژ است که در آن اروپا

برای یافتن هویت یک پارچه خود بر طرد نژادی و فرهنگی پافشاری دارد. این در حالی است که فعالیت نقل و انتقال قاچاقی پناهندگان بسیار افزایش یافته است، و عده‌ای در راه رسیدن به غرب مدرن، تا دم مرگ رفته‌اند. این مسئله به معنای مسدود شدن صد در صد راه مهاجرت به اروپا نیست، بلکه آنها به شیوه‌های مختلف به غربال متقاضیان می‌پردازند. چنان‌چه مهاجرینی نخست مفید تشخیص داده شوند و سپس غیر مفید، به عنوان خارجی‌ان غیر قانونی یا انگل از جوامع اروپایی رانده می‌شوند و در این بین گروه‌های افراطی ملی‌گرا نقش مؤثر دارند. این همان نژادگرایی مدرن است که اساس جهانی شدن غربی را تشکیل می‌دهد.

جهان‌گرایی در اروپا و سایر فرهنگ‌های جهانی سلطه خود را به صورت خاص‌گرایی انعطاف‌ناپذیر متبلور ساخته است. ولی مهاجرت اجباری و غیراجباری، زاده عصر جهانی است و پیش‌بینی می‌شود به عنوان یک خصیصه برجسته امور جهانی باقی بماند.

۴- جنبه‌های جهانی بهداشت

وضعیت بهداشت در جهان سوم و دنیای مسلمانان با آنچه حدود یک‌صد سال پیش در کشورهای توسعه یافته جهان وجود داشت، بی‌شباهت نیست. اشاعه و انتشار بیماری‌های جدید، اثرات نامطلوب بهداشتی تجارت برده، توزیع نادرست منابع بهداشتی، استیلای طب غرب و تضعیف سیستم‌های سنتی شرقی، از پیامدهای منفی بهداشتی جهان غرب در جهان سوم و جهان اسلام است. نفوذ رو به گسترش طب غربی و افزایش قدرت بازار شرکت‌های دارویی چندملیتی، مسایلی خاص در مورد تجویز بهداشتی از سوی سازمان‌هایی چون بانک جهانی، سازمان بهداشت جهانی و... مشکلات غیرقابل حلی را فراروی توسعه بهداشتی جهان اسلام و جهان سوم قرار داده است.

طی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سیاست‌های مربوط به بهداشت و توسعه، عمدتاً مبتنی بر این فرضیه بود که آنچه در غرب مؤثر واقع شده است، برای دوسوم بقیه جمعیت جهان نیز بهترین است، ولی چنین امری تحقق نیافت. اجرای نمونه لیبرالیستی توسعه غربی در جهان سوم و جهان اسلام، در عمل، افزایش نرخ بهره، افزایش قیمت کالاها و بالا رفتن بدهی جهان سومی‌ها و کشورهای اسلامی را در پی داشت. سیاست‌های تعدیل اقتصادی نیز به لغو کنترل قیمت‌ها، کاهش یارایانه‌ها و افزایش بهای مواد خوراکی منتهی شد و امنیت غذایی مردم را در معرض فاجعه قرار داد. هم‌چنین، سیاست

تعدیل به کاهش در آمد خانواده‌ها کمک کرد، که این امر به تقلیل توان آنها در تأمین حداقل نیازهای بهداشتی ختم گردید.

کاهش بودجه‌های بهداشتی، کمبود پرسنل بهداشتی، و کم‌یابی داروهای پزشکی، ایمن‌سازی کودکان را از بین برد. از این رو، در مناطقی از جهان سوم و جهان اسلام، نامطلوب شدن وضعیت تغذیه کودکان، شیوع بیماری‌های عفونی و افزایش مرگ و میر کودکان و مادران گزارش شده است. سیاست‌های تعدیل ساختار اقتصادی باعث ایجاد جنبش‌های اجتماعی و آن نیز موجب جابه‌جایی مکانی مردم با خشونت شد که این امر خطرات فیزیکی بهداشتی را افزایش داد.

موضع ضعیف بسیاری از کشورهای جهان سوم و نیز کشورهای مسلمان، این دولت‌ها را ناگزیر می‌سازد تا محیط‌های مساعدی برای شرکت‌های فراملیتی و تاحدی برای سرمایه‌گذاران محلی به وجود آورند. این امر همراه با فقدان تجربه و منابع لازم برای مدیریت و کنترل صنایع سنگین، غالباً به کاهش یا زوال کنترل‌های زیست محیطی منجر گردیده و خطرات عمده‌ای برای سلامتی کارگران، کشاورزان و خانواده‌هایشان در پی دارد. نبود استانداردهای ایمنی کافی، قرار داشتن کارگران در معرض مواد شیمیایی، کارکردن در شرایط نامساعد جوی، نبود دستگاه‌های تهویه در محیط بسته کاری، سروکار داشتن کارگران و کشاورزان با سموم دفع آفات گیاهی و سمپاشی‌های هوایی، و آلوده‌شدن مواد غذایی و آشامیدنی از جمله این خطرات می‌باشد.

به علاوه، روند جهانی‌شدن در جهان سوم به نرخ سریع شهرنشینی و تضعیف پارامترهای حاکم بر روابط جنسی کمک کرده و رفتارهای جنسی آزادتر، اشاعه بیماری ایدز مقاربتی را افزایش داده است. ازدیاد جمعیت، افزایش فقر را در پی داشته و آلوده‌سازی را تشدید کرده است. کمبود آب آشامیدنی و نا کافی بودن بهداشت موجب ازدیاد آمار سوء تغذیه، مرگ و میر، و بیماری‌های عفونی شده است. بهداشت روانی در معرض خطر جدی قرار گرفته و افسردگی و نگرانی، از شایع‌ترین مشکلات بهداشت مردان و زنان است.

شرکت‌های چند ملیتی نقش برجسته‌ای در تورم قیمت‌های دارویی، بازاریابی غیر اخلاقی، استفاده نادرست از دارو... دارند. آنها به جای‌گزینی داروهای شیمیایی به جای داروهای گیاهی دست زده‌اند. کم نیست داروهای بی مصرف و خطرناکی که وارد بازار جهان سوم و بازار جهان اسلام شده است. تداخل صورت‌های سنتی و جدید دارو مشکلات درمانی در جهان سوم و دنیای اسلام را تشدید کرده است. داروهای غربی بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند، زیرا شیوه دسترسی به آنها آسان‌تر است. علاوه بر آن، اطلاعات پزشکی‌ای که شرکت‌های دارویی چند ملیتی در

اختیار مشتریان و بیماران خود قرار می‌دهند، در جذب آنها به داروهای غربی مؤثر است.

یکی از نهادهای بهداشتی، سازمان بهداشت جهانی است. این سازمان، به صورت رسمی برنامه فعالیت‌های بهداشتی را از لحاظ رعایت استانداردها و اهداف بهداشتی در سراسر جهان تنظیم می‌نماید. اعتراضات و چالش‌هایی که متوجه امور بازاریابی و پیشبرد شرکت‌های فراملیتی دست‌اندرکار مواد غذایی، دارویی و دخانیات در جهان سوم و جهان اسلام بود، موجب شد سازمان بهداشت جهانی به تنظیم برنامه کار اصولی‌تری در زمینه بهداشت بپردازد. این سازمان کوشید درباره هزینه‌های بالای داروها، ازدیاد داروهای نامناسب، بی‌فایده و خطرناک در جهان سوم و جهان اسلام تدبیری اندیشه کند. این تدبیر عبارت بود از تعیین بیش از دویست قلم دارو که برای برآوردن نیازهای بهداشتی و دارویی جهان سوم و جهان اسلام مناسب به نظر می‌رسید. این سیاست از سوی شرکت‌های دارویی چند ملیتی با مخالفت روبه‌رو شد. به علاوه، نقش سازمان بهداشت جهانی و مؤثر بودن آن در برآوردن نیازهای بهداشتی کشورهای فقیرتر در دهه ۱۹۸۰ زیر سؤال رفت و این سازمان به خاطر بیهوده کاری، بوروکراسی و ناتوانی در زمینه تحویل دارو، تشریفات دست و پاگیر و عدم پاسخ‌گویی، مورد انتقاد قرار گرفت.

بانک جهانی در دهه‌های اخیر، به عنوان مهم‌ترین منبع تأمین اعتبار اقدامات بهداشت جهانی شناخته شده است. ولی با توجه به اندک بودن سرمایه اختصاص داده شده به امور بهداشتی در مقایسه با موارد مشابه و نیز با توجه به نقش قدرت‌های بزرگ در بانک جهانی، موفقیت آن بانک در امور بهداشتی مورد تردید است. کمک‌های بلاعوض و پرداخت وام بانک جهانی بیشتر متوجه حل و فصل امور روزمره پزشکی است نه امور زیربنایی آن، چون تأمین آب آشامیدنی. البته بانک جهانی با پرداخت وام به سازمان بهداشت جهانی که با مشکلات مالی روبه‌رو است بر آن نفوذ زیادی پیدا کرده است.

مسایل بهداشتی زنان از مسایل عمده مطرح شده در برنامه‌های بین‌المللی سازمان‌های عمده توسعه و بهداشت است. توجه به مسایل بهداشتی زنان تا حدودی مدیون جنبش‌های اجتماعی جهانی زنان است. از این رو، مبارزه خوبی از سوی تشکل‌های زنان در مسایل مربوط به جلوگیری از بارداری و ایدئولوژیک کردن کنترل جمعیت صورت گرفت. با این وصف، هنوز در جنوب آسیا و آفریقا احتمال مرگ زنان در مواقع بارداری، نود برابر میزان آن در کشورهای پیشرفته است. از این رو بهداشت دوران بارداری از مسایل مهم بهداشت زنان است که پیشرفت چندانی نداشته است. به هر

صورت، نمی‌توان منکر وجود رابطه بین جمعیت، توسعه و زنان شد. یک راه برای کنترل جمعیت، باسواد کردن زنان و درگیر کردن آنها در پروژه‌های درآمدزاست.

اما بسیاری از سیاست‌های بهداشتی درباره زنان مورد انتقاد جدی قرار گرفته است، به نظر می‌رسد یک بازبینی نقادانه از این سیاست‌ها ضروری است. البته همه مسایل نابسامان بهداشتی جهان سوم و جهان اسلام را نمی‌توان ناشی از جهانی شدن دانست، اما در عین حال نمی‌توان عجیب شدن مسایل بهداشتی با روند جهانی شدن را نادیده گرفت.

۵- توسعه و محیط زیست جهانی

در سال ۱۹۹۲ گروهی از شخصیت‌ها از نقاط مختلف جهان با دستور کار متنوع و غالباً متضاد، به کمک سازمان ملل، در شهر ریو در برزیل گرد هم آمدند. گروه اول (توسعه‌یافته‌ها < غرب) آمدند تا از علاقه خود به حفاظت از محیط زیست سخن بگویند و گروه دوم (در حال توسعه‌ها < جهان اسلام + جهان سوم) آمدند تا از علاقه خود به توسعه صحبت کنند.

ارزش سالیانه مواد دارویی مشتق از گیاهان دارویی و داروهای گیاهی در بازار جهانی حدود ۵۰ میلیارد دلار است که بخش عمده آن از جهان سوم و جهان اسلام تهیه می‌شود، اما سهم جهان سوم و جهان اسلام از این درآمدها اندک است. به عنوان مثال، شرکت الی لیلی آمریکا حدود ۱۰۰ میلیون دلار از داروی ضد سرطان خون را از نوعی گل در کشور ماداگاسکار تهیه می‌کند، ولی منافع آن اصلاً نصیب آن کشور نمی‌شود. در حالی که جهان سومی‌ها و جهان اسلامی‌ها توقع دارند در ازای استفاده از تنوع زیستی شان به آنها پول پرداخت گردد و نیز برای دسترسی به تکنولوژی به آنها کمک شود و به محیط زیست‌شان هم آسیب نرسد. ولی در عوض، در وضعیت کنونی برای کسانی که دغدغه‌شان حفظ توسعه پایدار است، محال است که از تنوع زیستی و یا حفظ آن سخن بگویند، زیرا نوع آوری‌های علمی در فضای اقتصادی نو - لیبرال فعلی، گذشته از آن که هدفش کنترل طبیعت است، می‌خواهد آن را به زیان کشورهای در حال توسعه (جهان اسلام + جهان سوم) به کار گرفته و تحت کنترل غرب در آورد.

غرب با آن همه سوء سابقه در تخریب محیط زیست جهان سوم و جهان اسلام، با عوام فریبی و تکیه بر شعار حفاظت از محیط زیست و دستیابی به توسعه پایدار، همچنان گام در جای پای گذشته می‌گذارد. از این رو، جنوبی‌ها نسبت به هر گونه رویکرد حفاظت از محیط زیست عادلانه در صحنه جهانی بدبین می‌باشند، حتی زمانی که چنین رویکردی زیر چتر توسعه پایدار معرفی گردد، با دیده

احتیاط به آن می‌نگرند. جنوبی‌ها به سازمان‌های غیردولتی مدافع محیط زیست در کشورهای شمالی بدبین‌اند، اگر چه این سازمان‌ها تلاش می‌کنند خود را وابسته به دولت‌های شمالی نشان ندهند. بدبینی جنوبی‌ها به این سازمان‌ها به پیشینه بد آنها در قرن ۱۸ و ۱۹ در جهان غیر غرب بر می‌گردد. به هر روی، بخش غیرغربی جهان از این که بحران تنوع زیستی یک بحران غیرغربی قلمداد می‌شود، ناراحت هستند. البته تنوع زیستی در حال حاضر به یک تجارت پر درآمد مبدل شده، و با توجه به نیاز مبرم بسیاری از کشورهای در حال توسعه به ارز خارجی، هیچ‌گونه ضمانتی نسبت به پایبندی جهان سوم و جهان اسلام به توافق‌های به عمل آمده وجود ندارد.

در واقع، کشورهای در حال توسعه زمانی آماده‌اند از تنوع زیستی حفاظت کنند که به برنامه توسعه آنان به عنوان یک اولویت لطمه وارد نیاید. با توجه به این مسئله، کنوانسیون ریو، هیچ گونه وعده‌ای در مورد دسترسی بهتر آنها به تکنولوژی مطرح نکرده است. امضاکنندگان کنوانسیون تنوع زیستی، بر اصول مدیریت تجارت بین‌المللی منابع ژنتیکی تأکید کردند، ولی این کنوانسیون مشخص نکرده است که این مراکز تحت کنترل و حمایت چه کسی فعالیت نمایند. با توجه به این که فرآیند تحقیق و توسعه در جهان اول خصوصی است، اما اگر این مراکز زیر نظر کمیسیون بین‌المللی در امور منابع ژنتیکی قرار گیرند، در آن صورت این کمیسیون با مشکلات مالی روبه‌رو خواهد شد که خطر سقوط آن را به دامن بانک جهانی، یا بخش خصوصی و یا شرکت‌های چندملیتی که به ضرر جهان سوم و جهان اسلام در تلاش‌اند، فراهم خواهد آورد.

غرب شاهد افزایش شبکه‌های تحقیقاتی و یک‌پارچگی آنهاست. این موارد، دسترسی کشورهای جهان سوم و جهان اسلام به تحقیق و توسعه را به شدت کاهش می‌دهد. مراکز محدودی از جهان شرق به امر توسعه و تحقیق مشغول‌اند، و اغلب نتایج کار خود را به شرکت‌های چند ملیتی می‌فروشند؛ در این صورت، شرکت‌های چند ملیتی شرایط خود را بر آنها تحمیل خواهند کرد. البته انجام تحقیقات گیاهی و محیط زیستی در جهان شرق کم هزینه‌تر است.

بیوتکنولوژی شرکت‌های چند ملیتی شمالی ممکن است تأثیرات شگرفی بر کشورهای در حال توسعه بگذارد ولی فرآورده‌های آن در خدمت فقرا نیست. به علاوه، این شرکت‌ها فقط به تولید داروهایی تمایل نشان می‌دهند که بیماری آن بیشتر در ثروتمندان است، زیرا پرداختن به جزام و مالاریا که بیماری جنوبی‌ها است برای آنها ثروت به همراه ندارد، چون باید آن را به فقرا بفروشند. بیوتکنولوژی موجب شده است غرب به فنونی دست یابد که به تولید مواد غذایی از طریق مهندسی

ژنتیک بپردازد و نیاز خود را از جهان سوم و جهان اسلام کم کند. کشورهای جهان اول خواهان تکنولوژی‌هایی هستند که منجر به دخالت و سرمایه‌گذاری و نفوذ فراملیتی‌ها در کشورهای جنوب می‌گردد.

بنابراین، در جهانی شدن، امکان بازی برابر در عرصه بیوتکنولوژی غیرممکن است. شرکت‌ها همواره کوشیده‌اند برای بیوتکنولوژی خود در جهان سوم و جهان اسلام امتیاز انحصاری به دست آورند و مانع تولید مشابه در داخل و نیز ورود کالای مشابه به داخل شوند.

حقوق مالکیت معنوی نمایان‌گر تهدید آشکاری علیه امنیت غذای جهانی است، زیرا فراملیتی‌ها در تلاش‌اند، همه‌گونه امتیاز بهره‌برداری ژنتیکی گیاهی و متنوع زیستی را به چنگ آورند. بنابراین به هر کسی که بخواهد بر روی محصولات گیاهی و زیست محیطی تحقیق نماید، امتیاز بیوتکنولوژی نمی‌دهند. از این رو، کشاورزان محلی در سراسر جهان تلاش می‌کنند حیطه اختیارات کنوانسیون تنوع زیستی را گسترش دهند و در صددند از طریق یک طرح جهانی، پروتکل قابل اجرایی را ضمیمه کنوانسیون تنوع زیستی نمایند. البته این کنوانسیون‌ها در صورتی موفق خواهند شد که راهی برای فعالیت در سطوح ملی و محلی بیابند.

نتیجه این‌که: پیدایش بیوتکنولوژی‌های جدید در چارچوب اقتصاد نولیبرال معاصر، در حال آرایش مجدد الگوهای قدرت شرکت‌های فراملیتی در جهان سوم و جهان اسلام است. به نظر می‌رسد این نوسازی اقتصادی جهانی به جای حمایت از توسعه پایدار، اوضاع نامساعد کشورهای در حال توسعه و فقیر را وخیم‌تر می‌سازد. مذاکراتی نسبت به ارزش تنوع زیستی در سطح جهانی با رویکرد بازار آزاد انجام شده است، از این رو بعید است نظام اقتصاد جهانی الگوهای پایدار تجاری و مالی را تقویت کند یا یک سیستم تولید کشاورزی پدید آورد که مبنای بوم‌شناختی برای توسعه در سطح جهانی گردد.

در مجموع، شرکت‌های چندملیتی با وضع قوانین بین‌المللی مخالف‌اند چون عقیده دارند به صنعت آنها لطمه می‌زند. متأسفانه اراده سیاسی که بتواند از طریق کنوانسیون تنوع زیستی به دیدگاه جهانی توسعه پایدار قوت ببخشد در برابر خصلت‌های بازار برآمده از جهان توسعه یافته، محدود است.

۶- هویت زدایی قومی

جهان هم‌اکنون شاهد پیدایش نوعی فرهنگ جهانی است که رفته رفته به صورت شبکه واحدی از روابط اجتماعی در می‌آید. به گفته نویسندگانی چون گیدنز و هاروی یکی از مهم‌ترین نتایج این

فرآیند این است که آن دسته از روابط اجتماعی که در گذشته به زمان و مکان خاصی مربوط می‌شد، امروزه دیگر این گونه نیست. در واقع، بر اثر قلمروزدایی نشئت گرفته از فرآیند جهانی‌شدن، ماهیت و نقش فرهنگ توده‌های عظیم کارگران، دهقانان، سیاهان، سرخ‌پوستان، بی‌کارها و نیمه بی‌کارها دگرگون شده است. یکی از پیامدهای جهانی شدن این است که اگر چه دولت - ملت نقش عمده‌ای در روند جهانی شدن ایفا می‌کند، ولی قدرت و تصمیم‌گیری فرهنگی، چندان به ساختارهای دولت و ملت وابسته نیست. جهانی شدن باعث دوگانگی فرهنگ‌ها به ویژه در آمریکای لاتین شده است. شیوه تغییر شکل فرآیندهای فرهنگی در برزیل از طریق برنامه‌های تلویزیونی، صنایع جهان‌گردی، و تبلیغات گسترده، در سطح وسیعی تثبیت گردیده و جنبش سیاهان را پدید آورده است، ولی این جنبش به حاشیه رانده شده است، زیرا آنها دچار مصرف‌گرایی و رو آوردن به صنایع موسیقی و رقص شده و هویت بومی خود را از دست داده‌اند.

به علاوه، برزیل به دلیل بدهی‌های سرسام آور خارجی و نیز به اجرا درآمدن سیاست‌های اقتصادی لیبرالیستی جدید در این کشور که به درخواست صندوق بین‌المللی پول صورت گرفت، به شدت تحت تأثیر فرهنگ و اقتصاد جهانی شدن قرار گرفته است. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ رکود اقتصادی شدیدی را در برزیل شاهد بودیم که علت آن تا حدودی به اصلاحات لیبرالیستی جدید دولت برزیل برمی‌گردد. اگر چه توسعه و صنعتی شدن سرمایه‌داری در برزیل پیشرفت می‌کند ولی صنایع منسوجات و سفال‌گری تنها برای مصارف شخصی قابل استفاده هستند و اگر به تولید دیگر اقسام صنایع دستی نیز توجه کنیم در می‌یابیم که روابط بین سنت و مدرنیته که جهانی شدن آن را تسریع می‌کند، به تضعیف هویت قومی منجر گردیده است. همان‌طور که تاملینسون (۱۹۹۲) گفته است، همواره به فضای فرهنگی جهانی رهنمون می‌شویم که جای دادن تجربیات شخصی خودمان در درون آن بسیار دشوار است.

ماهیت واکنش‌های محلی به روند جهانی‌شدن و راه‌های پیچیده‌ای که در آن تعامل عوامل محلی و جهانی انجام می‌پذیرد، صورت‌های تازه‌ای از هویت قومی و فرهنگ همگان را به وجود آورده است، به گونه‌ای که فرهنگ‌های همگانی محلی و هویت‌های قومی به شکل ابهام‌آمیزی میان کارکرد مصرف‌گرایی سرمایه‌داری و فرهنگ مقاومت قرار گرفته‌اند. البته جهانی شدن در هر یک از این فرهنگ‌های محلی و همگانی نابرابر بوده و به طور متفاوت تجربه می‌شود. ولی این نگرانی همواره وجود دارد که اگر تقاضاهای محلی به اقتصاد سرمایه‌داری پیوند نخورد، آیا اثبات فرهنگ محلی قومی می‌تواند مؤثر باشد.

۷- امپریالیسم فرهنگی

در دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ مفاهیمی چون امپریالیسم فرهنگی، امپریالیسم رسانه‌ای و ایده‌های دیگری چون وابستگی فرهنگی و استعمار الکترونیکی، بر رسانه‌های گروهی بین‌المللی سایه افکند. بسیاری از نویسندگانی که از این واژه‌ها استفاده می‌کردند به دنبال نشان دادن تأثیر فرهنگی غرب بر مؤلفه‌های فرهنگی جهان سوم و اسلام بودند. کاربرد واژه امپریالیسم فرهنگی، برای القای این ایده بود که گرچه دوران تسلط اقتصادی و سیاسی مستقیم قدرت‌های سلطه‌گر رو به پایان می‌باشد، اما شکل دیگری از سلطه بین‌المللی در آغاز راه است و این سلطه نوین به صورت غیرمستقیم بر قدرت استوار است، و آن رواج صورت‌های فرهنگی خاص است تا مقاومت فرهنگی کشورهای توسعه نیافته را به تحلیل برده و برای شرکت‌های فراملیتی مستقر در غرب فرصت سرمایه‌گذاری را فراهم آورد، تا در انسان‌هایی که در دوران پس از استعمار زندگی می‌کنند، انگیزه استفاده از فرآورده‌ها و سبک زندگی غرب را خلق کند، و به این وسیله، اقتصادهای غیرغربی را تحت سلطه خود در آورد. در واقع، نویسندگان امپریالیسم فرهنگی، سیستم‌های غربی را تهدیدی علیه آداب و رسوم بومی می‌دانند که به منظور ترغیب مردم منطقه به مصرف‌گرایی و کثرت‌گرایی به شیوه غربی، فعالیت می‌کنند.

در قاموس امپریالیسم، فرهنگ موسیقی جایگاه ویژه‌ای دارد، چون: ۱- موسیقی بیانیه قدرت‌مندی درباره هویت فرهنگی ارایه می‌دهد؛ ۲- موسیقی به شدت سیال است؛ ۳- موسیقی توان گذر از محدوده مرزهای زبانی را دارد. شاید به این دلایل است که از اواسط دهه ۱۹۸۰ بعضی از کارآمدترین نقدها درباره تز امپریالیسم فرهنگی توسط محققان موسیقی عام پسند نوشته شده است. به عنوان مثال، موسیقی پالم‌واین، یکی از مهم‌ترین انواع موسیقی آفریقای غربی بود که به شدت از شماری از سبک‌های خارجی تأثیر می‌گرفت که از طریق تکنولوژی غربی گرامافون و توسط کمپانی چند ملیتی گرامافون متعلق به انگلیس وارد این کشور شده بود. موسیقی روستایی بسیار مشهور جیمی راجرز و گروه‌های کوبایی و گیتارهای هاوایی از جمله همین سبک‌های وارداتی بودند و ارزان قیمت بودن کاست هم موجب گردید که موسیقی ضبط شده در دسترس بسیاری از مردم قرار گیرد.

ظاهراً شدیدترین تأثیر غرب از طریق وجود ترانه‌هایی صورت گرفته است که به مسایل مهم ملی و منطقه‌ای می‌پرداختند. به هر صورت، سلطه آمریکا و انگلیس بر تجارت موسیقی جهان واقعیتی

انکارناپذیر در طول ۳۰ سال گذشته است، و به نظر می‌رسد هم‌چنان تا آینده‌ای دور این سلطه ادامه خواهد یافت.

ابر ستارگان موسیقی منطقه کانتون و نسل جدیدی از خوانندگان مشهور ماندارین مستقر در تایوان نیز نقش عمده‌ای در موسیقی محلی و منطقه‌ای دارند. اینها ستارگان خانگی و محصول داخل هستند، اما شرکت‌های ضبط آنها به طور مشخص پیرامون مفاهیم غربی شهرت و اعتبار یافته و فعالیت می‌کنند. با این پیامدها است که موسیقی انگلیسی و آمریکایی هنوز عمده‌ترین موسیقی جهان است. بعضی از موسیقی دانان غیر غربی به موفقیت بین‌المللی دست یافته‌اند؛ نصرت فاتیح علی از پاکستان و یوسوندوز از سنگال از برجسته‌ترین نمونه‌های موفق در صحنه بین‌المللی هستند. به علاوه، این دسته از موسیقی‌دانان بیشتر تابع آن نوع گفتمان‌ها هستند که موسیقی شان تا آن حدی ارزش‌مند پنداشته می‌شود که با مفاهیم غربی سازگاری دارد.

با این وصف، زبان موسیقی، انگلیسی است، زیرا اکثر موسیقی‌هایی که در گوشه و کنار جهان توزیع می‌شود به زبان انگلیسی اجرا شده است. تقریباً همه ستارگان موفق دنیای موسیقی از دهه ۵۰ به بعد اهل انگلیس و آمریکای شمالی‌اند و تاکنون ستارگان جهانی کمی از خارج از دنیای انگلیسی زبان، ظهور کرده‌اند. این مسئله نشان‌گر این است که شیوه‌های عمل اروپایی و آمریکای شمالی در مورد موسیقی به طور جهانی سازمان‌دهی شده است. برتری موسیقی انگلیسی، همانند موسیقی پاپ، همراه با برتری پایدار ستارگان انگلیسی زبان، به این معناست که هنوز شیوه عمل صنعتی در مورد سازمان دادن به پتانسیل دریافت مخاطب، نقش سودمندی را ایفا می‌کند.

نتیجه: جهانی شدن و فعال‌گرایی مذهبی در جهان اسلام

هم اینک گروه‌های اسلامی، فعال‌ترین جریان‌های سیاسی جهان‌اند. این جریان‌های مذهبی معتقدند جهانی شدن و مذهب ارتباط تنگاتنگ دارند و نیز، در نظریه جهانی شدن اسلامی، رستاخیز مذهبی تجلی مهمی از یک دنیای متحد است. با تضعیف دولت‌ها و ملت‌ها در پروسه جهانی شدن، اندیشه‌ها و نهادهای ابرملی (فراملیتی) از اهمیت و نفوذ فزاینده‌ای برخوردار می‌گردند، و به عنوان بخشی از این روند، مذاهب عمده جهان، فرصتی برای عرض اندام می‌یابند. نتیجه آن چیزی است که هنیز در سال ۱۹۹۳ آن را تجدید حیات مذهبی خواند، در حالی که دانیل لرنر در سال ۱۹۶۴ گفته بود که اسلام در برابر تجدیدگرایی یا مدرنیزاسیون کاملاً بی‌دفاع است.

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، دولت آمریکا اسلام‌گرایی را از عوامل نابودی

جهان خواند، و فعالان مسلمان به عنوان رزمندگان شرکت کننده در جنگی معرفی شدند که سایروس ونس وزیر خارجه وقت آمریکا، از آن به عنوان جنگ اسلام و غرب نام برد که در صورت وقوع، احتمالاً می‌تواند منافع آمریکا را به شدت به مخاطره اندازد. در عین حال، رهبران اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز ترس خویش را از بنیادگرایی اسلامی انقلابی و خطرات آن برای شوروی کتمان نکردند. رقبای جنگ سرد در مورد این مسئله که با دشمن مشترکی روبه‌رو هستند، اتفاق نظر داشتند. بعدها یک تحلیل‌گر آمریکایی از این دشمن به عنوان انتفاضه جهانی یاد کرد. هم شرق و هم غرب "اسلام بی دفاع" مورد نظر لرنر را خطر عمده‌ای برای منافع خود تلقی می‌کردند، و هر کدام از آنها تلاش بسیاری جهت حمایت از دشمنان جنبش‌های اسلامی انجام دادند.

هانتینگتون در سال ۱۹۹۳ چنین اظهار نظر نموده است: بلوک اسلامی که خود را رقیب کهن غرب می‌داند، خطر اصلی فرار روی نظم جهانی است. در واقع بعد از مرگ کمونیسم، اسلام شخصیت اصلی سناریوی مورد نظر ایالات متحده آمریکاست. توجه شدید غرب به این مسئله، ظاهراً پاسخی است به آن‌چه که لارونس در سال ۱۹۹۰ آن را ضربه انقلاب ۱۹۷۹ ایران، شگفتی پدیده امام خمینی علیه السلام و دشواری کنار آمدن با اسلام‌گرایی نامید. از این رو، پس از انقلاب، توسط آکادمی علوم و هنرهای آمریکا مطالعات بنیادگرایانه‌ای در دانشگاه شیکاگو نهادینه شده و در حال انجام است. بدون شک رشد جنبش‌های اسلام‌گرایانه که به عقیده رابرتسون گونه‌های آن بی‌نظیر است، تأییدی بر نظریه‌های جهان‌گرایانه اسلام است. برای مثال، وی در مقدمه‌ای بر نظریه‌های جهان‌گرایانه که انتشار یافت، بنیادگرایی اسلامی را یکی از عوامل غیر شخصی مؤثر و پیشرو جهانی شدن می‌خواند.

واترزنیز در سال ۱۹۹۵ گفته است: در مصر بنیادگرایی دیرپاترین نفوذ خود را داشته است، و در ایران بیشترین اثرات را بر جا گذاشته است.

در مصر در حالی که ناسیونالیست‌ها قادر به جلوگیری از پیشروی غرب نبودند، اسلام‌گرایی سر برآورد، آن هم به صورت یک نهضت توده‌ای و در قالب اخوان المسلمین (۱۹۲۰). هدف اخوان المسلمین ایجاد جامعه‌ای اسلامی بود که از طریق کنش سیاسی توده‌ای نیروی تازه‌ای گرفت. با تشکیل شبکه‌ای از انجمن‌ها، گروه‌های اجتماعی و اتحادیه‌های کارگری مستقل، اخوان المسلمین به صورت نخستین تشکیلات توده‌ای دنیای غرب در آمد. این گروه تا دهه ۱۹۴۰ در مصر حدود پانصد هزار عضو داشت، و خطر عمده فراروی حکومت مصری‌های مورد حمایت انگلیسی‌ها تلقی می‌گردید، اما این جنبش رفته رفته اعتبار خود را از دست داد، به خصوص هنگامی که اتحادیه‌های

کارگری و برخی سازمان‌های کمونیستی در صحنه ظاهر شدند. اما بیست سال بعد با هویداشدن ناکارآمدی جریان‌های رادیکال غیر مذهبی (کمونیست‌ها) جنبش اسلام‌گرای اخوان المسلمین بار دیگر با سرعتی شگفت‌انگیز رشد نمود و با پیروزی انقلاب اسلامی اوج گرفت.

انقلاب اسلامی رویداد سرنوشت‌سازی در ظهور و تشدید اسلام‌گرایی و روند جهانی شدن اسلام تلقی گردیده و واکنش مستقیمی به جهانی شدن غربی است. این انقلاب به منزله فرآیندهای فرهنگی موجود در کشورهای جهان اسلام تلقی می‌شود. به علاوه، جنبش ایران، تاریخ متمایز و کاملاً ویژه‌ای نیز دارد، از جمله:

اسلام‌گرایی در ایران دهه ۱۸۹۰ بسیار فعال بود، اما بعد، به کلی در حاشیه قرار گرفت. طی نیمه اول قرن بیستم، در حالی که مصر، شاهد مبارزات توده‌ای اسلامی گسترده‌ای بود، سازمان‌های مذهبی ایران به استثنای چند واقعه، اغلب از سکوت و آرامش، جانب‌داری می‌کردند. ولی بعد از دهه ۱۹۶۰ بود که جامعه ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام، به ابراز مخالفت علنی علیه رژیم حاکم پرداخت.

دولت شاه انجام تحولات و اصلاحات اجتماعی گسترده‌ای را به مردم ناآرام وعده داد ولی پس از آن و در اواخر دهه ۱۹۷۰ معلوم شد که نمی‌تواند به وعده‌های خود عمل کند، از این رو حرکت مردمی بی‌سابقه‌ای آغاز شد، که هدایت آن، با توجه به تضعیف جریان‌های کمونیستی و لیبرالیستی، به دست روحانیون جوان و فعال طرفدار امام خمینی علیه السلام افتاد. این روحانیون، از یک استراتژی اسلامی پیروی می‌کردند که طی آن، هم به خواسته‌های توده‌ها توجه می‌شد و هم بر این مسئله تأکید می‌نمود که روحانیون و توده‌های مسلمان باید در سرنگونی رژیم پهلوی، تکلیف شرعی خویش را انجام دهند.

امام خمینی علیه السلام اظهار می‌داشت: اندیشه جدایی دین از سیاست و اندیشه عدم دخالت علمای اسلام در امور سیاسی ساخته و پرداخته اجانب است، و تنها غیر مذهبی‌ها هستند که این اندیشه‌ها را بازگو می‌کنند. امام خمینی علیه السلام ضمن رد این اندیشه‌ها خواهان یک حرکت توده‌ای وسیع علیه حکومت پهلوی بود. حاصل آن، تشکیل یک حکومت اسلامی با عنوان جمهوری اسلامی بود که تبلور آرمان‌های توده مردم ایران به حساب می‌آمد.

از همان روزهای نخستین پس از پیروزی، رهبر انقلاب نظریه جهان‌گرایی انقلاب اسلامی را مطرح ساخت. وی گفت: اراده مستضعفان سرانجام رهبری جهان را از آن خود خواهد ساخت. وعده خداوند به زودی تحقق خواهد یافت و محرومان جای‌گزین ثروت‌مندان خواهند شد. البته پی بردن به

همراهی اسلامی گرای و جهان گرایی دشوار نیست، زیرا تأسیس امت پان اسلامی که می‌تواند مسلمانان را صرف نظر از ملیت‌های مختلف و نیز موانع قومی و سیاسی موجود به هم پیوند دهد، از اعتقادات مسلمانان است. تأکید شدید آنها به لزوم متابعت از کتاب مقدس قرآن و احکام اسلامی، پاسخی است به تلاش برای تحکیم جهانی اصول بنیادین اسلام در میان افرادی که با بزرگ‌ترین ابهامات در دنیای به سرعت متحول روبه‌رو هستند.

به دنبال رویدادهای ایران، جنبش‌های اسلام‌گرایانه به سرعت در جهان عرب رشد یافت و در برخی از نواحی آفریقا و آسیای میانه ظاهر شد. در برخی از این کشورها، فعالان سیاسی به ویژه مسلمان، این اعتماد به نفس را پیدا نمودند که به شیوه‌های مشابه ایران علیه دولت‌های خود وارد عمل شوند، که این اقدام، در پایتخت‌های غربی و در واشنگتن و مسکو وحشت ایجاد کرد. به هر روی، بعد از انقلاب ایران، اسلام‌گرایی در سودان، الجزایر و برخی دیگر از کشور ظهور پر جاذبه‌ای داشت. اما کشمکش‌های شدید سیاسی در ایران به ویژه در سال‌های اخیر بر مسلمانان کشورهای دیگر تأثیر منفی گذاشت. به علاوه، با رحلت امام خمینی علیه السلام گرایش به بقای ایران (حفظ ام‌القررا) بیشتر شد و از این رو، تأثیر الگوهای ایران بر جنبش‌های اسلامی کمتر شد. ولی هنوز انقلاب ایران از ظرفیت‌های کافی برای به حرکت در آوردن جنبش‌های اسلامی برخوردار است. نمونه‌ای از این ظرفیت بالفعل را می‌توان در حزب‌الله لبنان و فلسطین امروز دید.

تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر جنبش الهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین را، به رغم این‌که جنبش مزبور نخست از کمونیسم تأثیر پذیرفته است، نباید نادیده گرفت، به ویژه این‌که این جنبش در دهه ۱۹۸۰ گسترده‌تر شد. ظرف ۲۰ سال بعد و از اواخر دهه ۱۹۶۰، رو به رشدترین جنبش اجتماعی در آمریکای لاتین، جنبش مرتبط با الهیات آزادی خواه یا جنبش عدالت طلبانه کشیش‌های آمریکای لاتین بود. ظهور این جنبش تشکیلات کلیسا و کسانی را که کاتولیسم را یک نیروی محافظه کار هم‌گرا در سطح قاره آمریکا می‌دانستند، تکان داد. طرفداران این جنبش، با وام گرفتن از اندیشه‌هایی از جریان‌های غیر مذهبی از جمله مارکسیسم اعلام نمودند که مردم جهان سوم و جهان اسلام، طبقه کارگر بشر امروزند. ثروت باید به همگان تعلق داشته باشد و تحولات بنیادین باید در دستور کار قرار گیرد.

در سال ۱۹۶۸ نشست از روحانیون ارشد در مدلین کلمبیا تشکیل شد و دو وظیفه برای کلیساهای منطقه مشخص گردید: ۱- کلیسا از حالت دژمانند خارج شود و جنبه مردمی به خود بگیرد؛ ۲- یک دکترین آزادی خواهی تنظیم شود تا در آن شهروندان جهان سوم و جهان مسلمانان بتوانند

فعالانه جهت برطرف ساختن محرومیت و ستم‌دیدگی خویش اقدام نمایند. این جنبش تا اواخر دهه ۱۹۷۰، صدها هزار نفر کشیش، کارگر، دهقان و طبقه محروم را بسیج کرد. از این رو، پیامدهای آن برای کلیسا چیزی تقریباً در حد یک انقلاب بود. این نهضت بخش‌های بزرگی از کلیسا را به حرکت در آورد و یک فضای باز سیاسی پدید آمد. از این رو، کلیسا ناگزیر شد خود را با آگاهی و شعور شورشیان انطباق دهد. این شورش به آمریکای مرکزی هم سرایت کرد. ایالات متحده از این تحول و نیز مشارکت فعال روحانیون در انقلاب ساندیستی نیکاراگوئه به وحشت افتاد و به این دلیل، به یک مبارزه اضطراری دست زد و در این راه متحدان خوبی پیدا کرد و نیز جنبش محافظه کار پروتستان را که عزم خود را برای مقابله با الهیات آزادی‌خواه شیطنی جزم کرده بود، مورد حمایت مالی قرار داد.

تا اواسط دهه ۱۹۸۰ پیروان جنبش الهیات آزادی خواه تحت فشار کلیسا بودند و به همین دلیل از قدرت کافی برای حمایت بی‌قید و شرط از خواسته‌های مردم برخوردار نبودند. از این رو "لئوناردو" و "کلودویس" با فشار دو تن از شخصیت‌های برجسته جنبش، خواستار همبستگی مؤثر جنبش با محرومان و آزادی‌خواهان شدند. ولی این جنبش از پایین دچار لغزش‌هایی شد و نتوانست خود را از دست توده‌ها و از دست کلیسا برهاند. با این وصف، انبوه شرکت‌کنندگان در این جنبش نشان از تأثیر عمیق آن در توده و انطباق آن با خواسته‌های مردمی دارد. در واقع این جنبش به دنبال راه حل رادیکالی برای پایان دادن به بحران‌های تسریع شده بر اثر توسعه نابرابر در سطح قاره آمریکا بوده است. جنبش آمریکای لاتین همانند جنبش اسلامی در جهان اسلام نمونه بسیار خوبی از سنت‌های مذهبی در حال تحول توسط بازیگران اجتماعی جدید و مقابله آشکار با جهانی‌شدن است.

نقدی بر کتاب

نقدهایی بر همه بخش‌های کتاب وجود دارد اما تنها از هر بخش، به یک یا چند نکته اشاره می‌کنیم:

مقدمه: جهانی شدن یا جهانی‌سازی که به معنای غربی‌سازی جهان است تنها به ابعاد اقتصادی و فرهنگی محدود نمی‌شود. جهانی‌سازی همه ابعاد حیات اجتماعی دنیای امروز را در بر می‌گیرد که اقتصاد و فرهنگ فقط بخشی از آن است. بی‌گمان یکی از مهم‌ترین ابعاد جهانی‌سازی، سیاست است. جهانی‌سازی از آن جهت اهمیت بیشتری می‌یابد که به تغییر حکومت‌ها و تبدیل آن به

حکومت‌های وابسته به غرب و یا تغییر شیوه حکومتی از بومی و ملی به لیبرال دموکراسی می‌انجامد. با تصاحب حکومت یا تغییر شیوه‌های حکومتی آن، جهانی‌سازی اقتصادی و فرهنگی دشواری‌های خود را در سلطه بر جهان از دست می‌دهد.

در پروژه جهانی‌سازی برای تغییر حکومت و یا شیوه‌های حکمرانی همواره از روش‌های فرهنگی و یا اقتصادی بهره نمی‌گیرند، بلکه گاه این مهم با توسل به ابزارهای نظامی صورت می‌گیرد. بنابراین، بعد مهم دیگر جهانی‌سازی غربی، جهانی‌سازی نظامی است. البته همیشه به طور مستقیم از ابزارهای نظامی استفاده نمی‌شود بلکه با ایجاد ترس و وحشت از به کار گیری آن (بلوف نظامی) مخالفان را زمین گیر و هدف‌های خود را جست‌وجو می‌کنند.

۱: کتاب به رغم تأکید بر ناکام ماندن توسعه غربی در رشد جهان اسلام و جهان سوم، از توسعه‌ای که شرقی‌ها باید در پیش گیرند، سخن نمی‌گوید؛ در حالی که می‌توانست بر این نکته اساسی پافشاری کند که جهان سومی‌ها و جهان اسلامی‌ها باید برای توسعه پایدار و همه جانبه به درون خود برگردند و بدانند که تنها راه دستیابی به توسعه، تکیه بر ظرفیت‌های داخلی خویش است. به همین دلیل، الگویی که یک کشور جهان سوم و جهان اسلامی برمی‌گزیند با الگوی غربی توسعه و با الگوی دیگر کشورهای شرقی به‌رغم وجود برخی شباهت‌ها، متفاوت خواهد بود.

همان‌گونه که نویسندگان کتاب نشان داده‌اند، الگوی توسعه غربی برای توسعه مردم شرق نه تنها توسعه و پیشرفتی به ارمغان نیاورده بلکه آن‌ها را دچار گسست‌های فرهنگی، تضادهای اجتماعی، نابرابری‌های اقتصادی و بی‌ثباتی‌های سیاسی نموده است.

۲: همان‌گونه که تأسیس و فعالیت شرکت‌های چند ملیتی غربی وسیله‌ای برای توسعه یافتگی آن دیار شده، می‌تواند تأثیری مشابه در جهان اسلام و جهان سوم باقی بگذارد، مشروط به آن که از الگویی بومی پیروی کند؛ زیرا این شرکت‌ها در انباشت ثروت و سرمایه کارآمدند. روشن است که توسعه بدون انباشت ثروت ممکن نیست و جهان سوم و جهان اسلام برای توسعه، به انباشت سرمایه و ثروت نیازمندند ولی اینک آن را در اختیار ندارند. به بیان دیگر، گرچه کشورهای مشرق دارای ثروت و سرمایه‌های زیرزمینی هستند ولی چنین ثروت و سرمایه‌ای تا به مصنوعات صنعتی تبدیل نشده و به فروش نرسد (صادرات) به سرمایه‌ای که به درد توسعه بخورد تبدیل نخواهد شد. نمی‌توان این نکته را فراموش کرد که شرق‌نشینان، تجارت با خارج از مرزهای خود و حتی با

کشورهای غیردوست را در پیشرفت خود سودمند دیده‌اند، چون حاصل این تجارت‌ها، سرازیر شدن ثروت و سرمایه به درون مرزها بوده است.

۳: همه دلایل مهاجرت به کشورهای توسعه یافته غربی، بحران موجود در جهان سوم و جهان اسلام نیست، دست‌کم برخی از این مهاجرت‌ها با انگیزه‌های دینی و مذهبی صورت می‌گیرد که از چشم نویسندگان کتاب دور مانده است. انگیزه مذهبی مهاجرت در بخشی از مهاجرت مسلمانان به کشورهای غربی به خوبی هویدا است. انگیزه مهاجرت‌های دینی به مغرب زمین، تبلیغ دین و توسعه آن در غرب است. برآیند تبلیغ و توسعه اسلام، آثار مثبت متعددی را به دنبال می‌آورد که یکی از آن‌ها، کاهش درازمدت دشمنی‌های آنان علیه اسلام و مسلمانان و دیگر جهان سومی‌ها خواهد بود. کاهش فشارها فرصتی را برای جهان اسلامی‌ها و جهان سومی‌ها به وجود می‌آورد که بتوانند به طرح‌ریزی و اجرای روش‌های بومی توسعه بپردازند. مسلمانان و جهان سومی‌های دیگر، حاضرند مصیبت‌های این مهاجرت را بپذیرند به امید آن که روزی مصیبت‌های مشرقی‌ها در توسعه و نوسازی، خاتمه یابد.

۴: نباید نابسامانی بهداشتی در جهان اسلام و جهان سوم را صرفاً ناشی از سوء اقدامات بانک جهانی و سوء تدبیر سازمان بهداشت جهانی دانست و نقش دولت‌های غربی را که پشت سر این دو سازمان بین‌المللی قرار دارند، و بخش بزرگی از برنامه‌ها و امکانات مالی آن‌ها را تنظیم و یا فراهم می‌کنند، نادیده گرفت. بی‌تردید برخی از بیماری‌ها نه به دلیل فقدان برنامه بهداشتی و یا کمی بودجه درمانی بلکه به جهت اغراض و اهداف سیاسی غرب در جهان اسلام و جهان سوم اتفاق می‌افتد؛ یعنی این که گاه جهان سومی‌ها و جهان اسلامی‌ها به عنوان موش آزمایشگاهی مورد استفاده قرار می‌گیرند و گاه نیز، برای ناتوان نگاه داشتن شرقی‌هاست که توجه جدی به درمان دردها و بیماری‌های آنان صورت نمی‌گیرد. طبیعی خواهد بود که شرقی بیمار، توان داد زدن بر سر غرب را ندارد و آماده است دست‌کم برای تسکین دردهای خود به آن‌چه آنها می‌گویند گوش جان بسپارد.

۵: محیط زیست جهانی فقط با تکنولوژی یا کنترل آن، حفظ و یا ترمیم نمی‌شود؛ این نکته‌ای است که نویسندگان کتاب در بحث مربوط به توسعه زیست جهانی از آن غفلت کرده‌اند. حفاظت از محیط زیست جهانی که در آن توسعه شکل گرفته و تداوم می‌یابد، بیش از آن که به تحول در تکنولوژی مربوط شود به تحول اندیشه نیازمند است. هنوز در مناطق زیادی از دنیا کاشتن درخت و یا حفظ جنگل، یک ارزش ملی یا دینی به حساب نمی‌آید. به علاوه، هنوز بشر ماشین اندیش امروز

جنگل و درخت و محیط زیست را در اختیار خود می‌داند و اصلاً نمی‌اندیشد که وقتی از محیط زیست جهانی صحبت می‌شود، انسان هم به این محیط تعلق دارد. بی‌گمان بلایی که امروزه بر سر محیط زیست جهانی آمده و می‌آید ریشه در جدا انگاری انسان و طبیعت دارد، در حالی که این دو یک ترکیب غیر قابل تفکیک اند، زیرا اگر به انسان آسیبی برسد به طبیعت آسیب می‌رسد و اگر به طبیعت آسیبی برسد به انسان آسیب می‌رسد. واقعیت آن است که جدا سازی انسان و طبیعت، هیچ ریشه‌ای در فطرت ندارد بلکه باید آن را زاینده نظام لیبرال دموکراسی دانست.

۶: بی شک جهانی شدن به هویت زدایی قومی دست زده و در این راستا هم به موفقیت‌هایی دست یافته و هم شکست‌هایی را نیز تجربه نموده است؛ یعنی هویت زدایی قومی و فرهنگی همواره قرین توفیق کامل نبوده است. در برخی از مناطق جهان به ویژه در خاورمیانه اسلامی واکنش‌های جدی علیه جهانی شدن فرهنگی پدید آمده که هر روز شدت می‌یابد. توفیق هویت زدایی قومی در پروژه جهانی شدن فرهنگی مربوط به کشورها و ملت‌هایی است که دارای بنیه قومی فرهنگی و دینی نبوده و یا از آرمان جهان‌گرایانه خالی اند. اسلام خود ایده جهان‌گرایانه دارد، آن هم جهان‌گرایی‌ای که طالب سعادت انسان‌ها بوده و بر فطرت پاک انسانی استوار است.

تضاد بین ایده جهان‌گرایی اسلامی و جهان‌گرایی غربی به آن است که جهان‌گرایی یا جهانی شدن اسلامی یک پروسه است و به همین دلیل، طبیعی و مطابق سرشت و نیاز انسان است؛ در عوض، جهان‌گرایی یا جهانی‌سازی غربی پروژه‌ای است که از سوی فرهنگ سلطه‌گر غرب طراحی شده و از سوی کشورهای غربی به ویژه آمریکا در حال اجرا است. هدف این پروژه تسهیل در غارت و چپاول جهان و به انقیاد در آوردن آن است.

۷: امپریالیسم فرهنگی مفهوم کلی‌تر و جامع‌تر از هویت زدایی است که سابقه‌ای بس طولانی دارد. در حقیقت امپریالیسم فرهنگی، عمری به درازای عمر استعمار کهن و حتی پیش از آن دارد، به این جهت که بدون بسترسازی فرهنگی، استعمار نظامی کهنه نمی‌توانست جایی را اشغال کند اما نقش آن، در تداوم اشغال نظامی سرزمین‌ها (استعمار کهن) بیشتر از نقش او در بسترسازی اشغال سرزمین‌های جهان اسلام و جهان سوم بود. از این رو، نباید امپریالیسم فرهنگی را پدیده جدیدی به شمار آورد که در آغاز راه است. امپریالیسم فرهنگی بیش از آن که بر قدرت استوار باشد بر تفکر بنا نهاده شده است و نیازی به جنگیدن و یا تحمیل سلطه ندارد بلکه با ایجاد جنگ روانی، به شست‌وشوی مغزی می‌پردازد و البته هدف آن، شکستن مقاومت ملت‌ها و دولت‌هاست.

پیام و خواسته امپریالیسم فرهنگی آن است که نه تنها محصولات غربی خوب است بلکه بهتر از

آن را نمی‌توان یافت و از این رو هیچ چاره‌ای جز استفاده از آن وجود ندارد. او در این راه، فقط هدف اقتصادی ندارد، بلکه هدف او سلطه بر همه حیات سیاسی اجتماعی کشورهای غیرغربی است. در دهه‌های اخیر، امپریالیسم فرهنگی افزایش یافته است، زیرا هم طمع جهان غرب زیاده‌تر شده و هم مقاومت ملت‌ها در برابر با آن افزایش یافته است.

نتیجه: برخلاف تصور غرب، گروه‌های اسلامی، بنیادگرایی اسلامی و حتی انقلاب اسلامی با هدف نابودسازی جهانی شدن یا جهانی‌سازی و یا جهان‌گرایی غرب پا به عرصه حیات گذاشته‌اند، بلکه مسلمانان هدفی والاتر از آن دارند و آن تحقق بخشیدن به جهانی شدن اسلامی است که در فرآیند به ثمر نشاندن آن چاره‌ای جز هدف‌گیری جهانی شدن غربی وجود ندارد. گرچه غربی‌سازی جهان باعث تحریک و برانگیختن مسلمانان جهان در مخالفت با غرب شده، ولی هدف اسلام و مسلمانان نجات انسان و انسانیت است که در پروژه جهانی‌سازی غربی در حال نابودی است. در واقع، مسلمانان بر خود تکلیف شرعی می‌دانند که با مظاهر سلطه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی که هم‌اینک در جهانی شدن غربی به فراوانی به چشم می‌خورد، به مبارزه برخیزند و بکوشند اراده خداوند را که همانا حکومت اسلامی است در زمین محقق سازند.

